

هنر، خیال، زیبایی

تولید هنری از دیدگاه مولوی
بر اساس کتاب فیه ما فیه

مریم جعفری

زیر نظر
مصطفی ملکیان



نشر کرگدن

مولانا و هنر*

مصطفی ملکیان

۱. میتوان گفت که دیدگاههای همه‌ی انسان‌شناسان را درباره‌ی انسان میشود، در تقسیم‌بندی‌ای بسیار کلی و اجمالی، به دو قسم تقسیم کرد: دیدگاههایی که انسان را موجودی طبیعی (یا ژنتیک) میبینند و آنها که او را موجودی اجتماعی (یا اجتماعی-تاریخی) میبینند.

کسانی که انسان را موجودی طبیعی میدانند معتقد اند که: انسان مخلوق طبیعت است. در طول تاریخ، طبع و طبیعت‌اش تغییر نکرده است و فقط اشکال‌نهادهای اجتماعی‌اش دگرگون شده‌اند. همواره، از قوای خلاقانه‌ی ذهنی‌ای برخوردار بوده است که به او این قابلیت را میداده‌اند که معرفتی ظنی و احتمالی به عالم، طبیعت، جامعه‌ی بشری، و فرد انسانی کسب کند. از این رو، تفکر فردی اهمیتی عظیم دارد. با تفکر فردی، میتوان شایست و ناشایست را از هم تمیز داد و دریافت که اگر چیزی ناشایست است و میتواند تغییر یابد چه‌گونه دگرگون شود تا زندگی رو به بهبود رود. حقیقت قطعی و یقینی‌ای در کار نیست؛ ولی، همین حقائق ظنی و احتمالی را فقط از طریق فرآیندهای تحقیق فردی میتوان به کف آورد؛ و چون حقیقت فرآورده‌ی تحقیقات فردی است، هیچ کس را نمیتوان و نباید از تفکر و تحقیق منع کرد، چرا که ممکن است به نتیجه‌ای صواب دست یابد. از سوی دیگر، همه‌ی افراد باید برای نقد افکار و آراء دیگران آزادی کامل

* در متن این جستار شیوه‌ی مقبول نگارنده در نگارش رعایت شده است. - ناشر.

داشته باشند، چرا که هر کسی ممکن است برخلاف باشد. آن آزادیِ تفکر و تحقیق و این آزادیِ نقد و احیاناً ردّ دو نمونه از حقوقِ طبیعیِ آدمیان اند، و انسانها از این دست حقوقِ طبیعی بسیار دارند. حقوقِ طبیعی، که آزادیهایِ فردی فقط دستهای از آنها محسوب میشوند، داریایی است که طبیعت به آدمیان داده است، نه این که جامعه، حکومت، دولت، یا هر نهاد یا کس دیگری به آنان داده باشد. از این رو، هیچ جامعه، نهاد، یا کس‌ای هم نمیتواند آنها را از آدمیان سلب کند. برعکس، افراد میتوانند، و بل، باید، حکومت، دولت، یا هر نهاد یا کس دیگری را که در مقام تحدید یا تهدید این حقوق باشد تغییر دهند یا از کار باز دارند یا نابود کنند. نهادهای مانند حکومت و دولت فقط وسایلِ تحصیلِ بهروزیِ افراد اند و اگر در این کار قصور یا تقصیر ورزند باید تغییر یابند یا لغو و فسخ شوند. حقوقِ عالم‌گیر طبیعی و آزادیهایِ فردی، افزون بر این که مِلکِ طَلقِ افراد اند، تدابیرِ اجتماعی بسیار سودمندی اند که برای حکومتِ خوب ضرورت دارند، چرا که بدونِ حقیقت حکومتِ خوب امکانِ وجود و بقاء ندارد و حقیقت هم جز با تفکر و تحقیق یکان یکان افراد پدیدار نخواهد شد، و این تفکر و تحقیق مقتضایِ آزادیهایِ فردی است. حکومتی که حقوقِ طبیعی را نقض کند هم حکومتی بد است و هم، با این کار، بدتر میشود. معرفتِ مطلق وجود ندارد؛ اما، این قدر هست که در جامعه‌ای که حقوقِ طبیعیِ افراد در آن پاس داشته میشود خطاها، مدام، در حالِ تصحیح اند. کوتاه‌سخن آن که فردیتِ آدمی کمالِ اهمّیت را دارد.

کسانی که انسان را موجودی اجتماعی میدانند معتقد اند که: انسان برساخته‌ی جامعه‌ای است که در آن زندگی میکند و تاریخی که در بسترِ آن شکفته است؛ و چون نهادهای اجتماعی، در طولِ تاریخ، تغییر کرده‌اند و میکنند، انسان نیز، با تغییر این نهادها، دگرگون شده است و میشود. از این رو، انسان را باید برحسبِ تاریخ‌اش فهم کرد و در چارچوبِ سنتها و نهادهای جامعه‌اش؛ و این خبرِ خوش‌ای است، چرا که سنتها و نهادهای اجتماعی حاویِ نوعی از حکمتِ جمعی اند، زیرا تجسّمِ راههای اند که نوع بشر از آن راهها مشکلات‌اش را رفع و رجوع کرده است. در طولِ تاریخ، پیش‌رفت‌ای به سویِ خودآگاهی هر چه بیشتر و بیشترِ نوع بشر در کار بوده است و، در طیِ این فرآیندِ رو به جلو، نوع

انسانی به سوی حقیقتِ مطلق، درباره‌ی عالم، طبیعت، جامعه‌ی بشری، و افرادِ انسانی، حرکت کرده است. تفکر و تحقیقِ فردی کم‌اهمیت است، چرا که مقید و مشروط به جامعه و سنتها و نهادهای آن است؛ و، بنابراین، اگر نتیجه‌گیری‌های فردی با امورِ متعارف و مقبولِ جامعه فرق کنند، در واقع، با حکمتِ انباشته‌ی تاریخیِ نوع بشر در تضادّ اند و باید مردود و متروک شوند، چرا که تاریخ اجتماعی تجسمِ حکمتِ انسانی است، بدین معنا که در سنتها، نهادها، و روابط اجتماعی موجود، لابد، حکمتی عظیم و عمیق نهفته است؛ و الاّ چرا انسانها به این سنتها، نهادها، و روابط اجتماعی دل‌بسته و پای‌بند مانده‌اند؟ فلسفه‌ها، تکالیف اخلاقی، و آفرینشهای هنری آدمی، نیز، به جامعه‌ی خاصّ او و زمانِ خاصّ او وابستگی دارند و، در واقع، در آن جامعه و آن زمان ادغام شده‌اند. خود سنتها و نهادهای اجتماعی یک جامعه، در یک مکان و زمان خاصّ، یک‌پارچه و همبسته اند و فکرت و حکمتِ زیرین‌ای را نشان می‌دهند که اگر روابطِ متقابلِ آن سنتها و نهادها را بدقت بررسی کشف‌شدنی است. این فکرت و حکمتِ زیرین فرآورده‌ی ضروری و گریزناپذیرِ کلّ پیشینه‌ی آن جامعه است و، بنابراین، عاقلانه و مصلحت‌آمیز نیست که آن را خوار بداریم و قدر ندانیم. حقائق کلی و مهمّ را این حکمتِ جمعی تاریخی در اختیار ما مینهد، حقائقی مانند این که سرشت و سرنوشتِ آدمی چیست، به چه هدفی او را به این عالم خاک آورده‌اند، و تکالیف اخلاقی‌اش کدام اند. کاری که تفکر و تحقیقِ یک‌یک افراد میکند چیزی بیش از کشفِ حقائقِ بسیار جزئی و کم‌اهمیت نیست، حقائقی مانند این که قوانینِ فیزیک یا شیمی چیستند، چند نوع زنبور داریم، و جمعیتِ فلان کشور چه قدر است. از این رو، فرد و تفکر او چندان اهمیتتی ندارد. آن چه اهمیتِ عظیم دارد جامعه است و سنتها و نهادهاش. حکمتِ انباشته‌ی تاریخی هم نظم اجتماعیِ مستقرّ را توجیه میکند و هم بقاءِ سنت را تضمین. چون موجود ارگانیک (= انداموار) ای که نام‌اش جامعه است به سوی خودآگاهی هرچه‌بیشتر پیش میرود، همواره، سنتِ کنونی‌اش بهترین است، چرا که آخرین است؛ و این بدین معنا است که آن چه در این زمان و این مکان داریم خوب است و درست؛ هر یک از ما باید، به عنوانِ یاخته‌ای در پیکرِ جامعه‌مان، این چیزهای خوب